

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فلسفه (۱)

رشته های ادبیات و علوم انسانی – علوم و معارف اسلامی

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

پاسخ فعالیت های فلسفه (۱)
سال تحصیلی
۱۴۰۲-۱۴۰۳

تفکیک

قبل از پرداختن به موضوع فلسفه، سؤال های زیر را به دقت مطالعه کنید و ببینید آیا می توان گفت برخی از آنها تفاوت خاصی با دیگر سؤال ها دارند؟ آنها را در دسته «الف» و بقیه را در دسته «ب» قرار دهید.

ردیف	سؤال	الف	ب
۱	دلیل پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا چه بود؟		*
۲	آیا تنها جهان موجود، همین جهان مادی و طبیعی است؟	*	
۳	خداوند چند رکعت نماز را بر ما واجب کرده است؟		*
۴	دلیل حمله اسکندر مقدونی به ایران چه بود؟		*
۵	آیا هر چیزی دارای علت است؟	*	
۶	آیا زیبایی وجود دارد یا ساخته ذهن ماست؟	*	
۷	پیر شدن سلول ها اثر کدام عامل شیمیایی است؟		*
۸	آیا پدیده ها می توانند به اختیار خود موجود شوند؟	*	

به این مسئله ها توجه کنید:

۱- مجموعهٔ زوایای مثلث چند درجه است؟

استدلال قیاسی - مسئله ریاضی

۲- چرا هوا معمولاً در زمستان سرد می شود؟

استدلال استقرائی و تجربی - مربوط به علوم طبیعی

۳- چرا در اکثر کشورها طلاق افزایش یافته است؟

استدلال استقرایی - مربوط به علوم انسانی

۴- آیا هر حیاتی پایانی دارد؟

استدلال قیاسی - مسئله فلسفی

۵- آیا جهان ابتدا و انتها دارد؟

استدلال قیاسی - مسئله فلسفی

همان طور که در کتاب منطق آموخته اید، برای رسیدن به علم معمولاً از

روش هایی چون تجربه و استقرا و نیز قیاس استفاده می شود.

توضیح دهید که دربارهٔ هر کدام از این مسئله ها با کدام روش می توان تحقیق کرد

و به نتیجه رسید.

۱- کدام یک از افراد زیر بیشتر اهل تفکر فلسفی است؟
الف) کسی که پاسخ فیلسوفان در ارتباط با سؤالات اساسی را به خوبی آموخته و توضیح می دهد.
ب) ✓ کسی که در آرای فیلسوفان می اندیشد و دلایلی را که به نظر خودش محکم است، انتخاب و ارائه می کند.

۲- برای درست فکر کردن و قرار گرفتن در مسیر درست تفکر فلسفی نیاز به برداشتن گام هایی است. این گام ها به صورت نامرتب قرار گرفته اند؛ با توجه به نظر خود، آنها را به ترتیب بازنویسی کنید.

۲ جستجوی پاسخ برای سؤالات

۳ ارائه استدلال صحیح

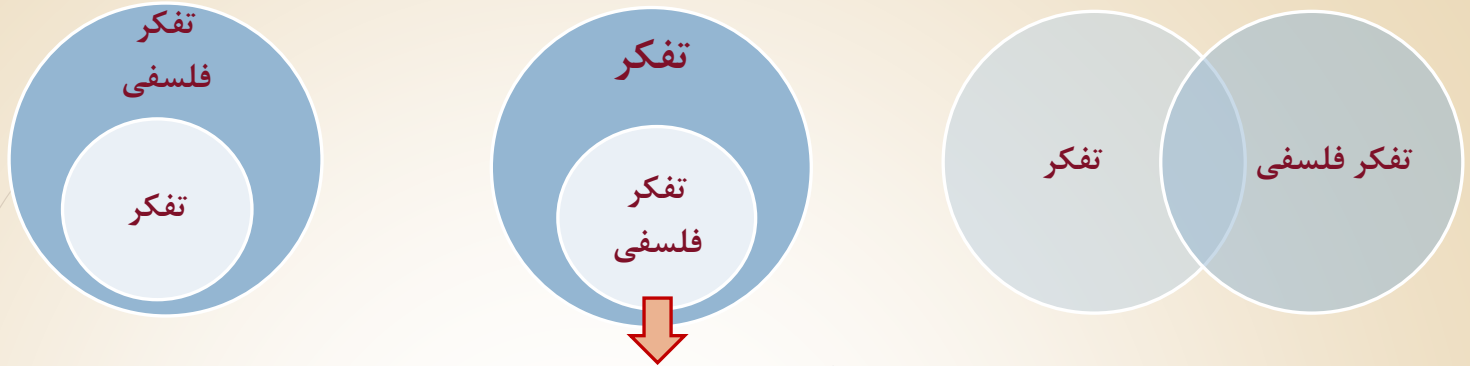
۱ آگاهی از مجهولات و ندانسته های خود.

۴ داشتن معیار برای پذیرش پاسخ

۳- نکات اساسی مربوط به هر یک از عناوین درس را استخراج و در جدول رو به رو یادداشت کنید. سپس یادداشت های خود را با دیگران مقایسه نمایید.

نکات اساسی			عنوان
در تفکر، انسان استدلال سازی می کند.	تفکر راه اصلی کسب دانش است.	زندگی انسان با تفکر همراه است.	تفکر
ورود به تفکر فلسفی از نشانه های تکامل فکری انسان است.	برخی به اهل تفکر در مسئله های فلسفی هستند.	برخی توجهشان به مسائل فلسفی جلب نمی شود.	تفکر فلسفی
تلاش فیلسوفان یافتن پاسخ قانونمند به پرسش های اساسی و بنیادی است.	کسی می تواند به پرسش های فلسفی پاسخ قانونمند و دقیق دهد که در فلسفه، تخصص داشته باشد.	فلسفه دانشی ویژه با قوانین خاص خود است.	فلسفه
روش فلسفه، استدلال قیاسی و عقلی است.	موضوع فلسفه، بنیادی ترین موضوعات می باشد.	تفاوت فلسفه با سایر دانش ها در موضوع و روش تحقیق می باشد.	ویژگی های فلسفه

۴- اگر بخواهیم رابطه « تفکر » با « تفکر فلسفی » را به صورت دو دایره ترسیم کنیم، این دو دایره به شکل کدام یک از صورت های زیر خواهد بود، چرا؟



زیرا تفکر فلسفی نوعی خاص از تفکر است ،
تفکر شامل تفکر فلسفی و غیر فلسفی می شود.

۵- در میان عبارات های زیر، عبارات های صحیح را انتخاب کنید.

الف) تفکر فلسفی، تفکر در حوزه فطرت اول و فلسفه تفکر در حوزه فطرت ثانی است، **نادرست**

ب) تفکر دو قلمرو دارد؛ تفکر در حوزه فطرت اول و تفکر در حوزه فطرت ثانی، **درست**

ج) تفکر فلسفی و فلسفه، هر دو در حوزه فطرت ثانی قرار می گیرند، **درست**

د) در فلسفه هم تفکر فلسفی صورت می گیرد، اما به شکل نظام مند و تخصصی، **درست**

ه) کسی که به تفکر فلسفی رسید، دیگر نیازی به تفکر در حوزه فطرت اول ندارد، **نادرست**

۶- فلسفه، از چه جهت با ریاضیات اختلاف دارد و از چه جهت مشترک است؟

اشتراک: از جهت روش؛ فقط با عملیات فکری و **اختلاف:** از جهت موضوع موضوع ریاضیات : مقدار و کمیت استدلالی باید به جواب مسئله ها دست یافت. موضوع فلسفه اصل وجود و حقیقت هستی

دسته بندی

گزاره های فلسفی زیر، نظر برخی فیلسوفان درباره موضوعات مختلف فلسفی است. اگر دقت کنید، می بینید برخی از آنها اساسی تر و بنیادی تر هستند. این گزاره ها را در ردیف یک و بقیه را در ردیف دو علامت بزنید.

۲	۱
۱	۲
۳	۴
۵	۶
۷	۸
	۹
	۱۰

- ۱- انسان ذاتا به زندگی اجتماعی گرایش دارد (مدنی بالطبع است).
- ۲- هستی یک وجود بی انتهاست و حد و مرزی ندارد.
- ۳- اساس حکومت و سیاست را قدرت تشکیل می دهد.
- ۴- زندگی را با امید به آینده بنا کن، زیرا جهان طراحی دقیقی دارد.
- ۵- تاریخ انسان از قانونمندی خاصی پیروی می کند.
- ۶- درک واقعیت های هستی امکان پذیر است.
- ۷- برخی از فضائل اخلاقی ذاتا ارزشمند هستند.
- ۸- قانون علیت در سراسر عالم جاری و ساری است.
- ۹- موجودات جهان به دو دسته زوال پذیر و زوال ناپذیر تقسیم می شوند.
- ۱۰- راه های مختلفی برای شناخت جهان وجود دارد.

بار دیگر به فعالیت های ابتدای درس بازگردید و ببینید که کدام یک از گزاره ها مربوط به وجودشناسی و کدام مربوط به معرفت شناسی است.

معرفت شناسی	وجودشناسی
گزاره ششم	گزاره دوم
گزاره دهم	گزاره چهارم
	گزاره هشتم
	گزاره نهم

تکمیل کنید.

نام فلسفه های مضافی را که می دانید، در دایره های خالی بنویسید.



بار دیگر به فعالیت ابتدای درس بازگردید و نام فلسفهٔ مضاف هر یک از گزاره‌ها را که به شاخه‌های فلسفه مربوط می‌شوند، روبه روی آنها بنویسید.

گزاره	نام فلسفهٔ مضاف
گزارهٔ اول	فلسفهٔ اجتماع یا فلسفهٔ جامعه شناسی
گزارهٔ سوم	فلسفهٔ سیاست
گزارهٔ چهارم	انسان شناسی فلسفی
گزارهٔ پنجم	فلسفهٔ تاریخ
گزارهٔ ششم	فلسفهٔ اخلاق

بررسی

با توجه به تمثیل غار افلاطون،

۱- گذر از یک وضع عادی و رسیدن به حقیقت برتر در پرتو چه چیزی به دست می آید؟
در پرتو به کار گیری تعقل و تفکر به جای تقلید و دنباله روی و در این راه لازم است انسان رنج اولیه برای عبور از نادانی و رسیدن به حقیقت را تحمل کند.

۲- رنج رسیدن به حقیقت شیرین تر است یا راحتی ماندن در نادانی؟
رنج رسیدن به حقیقت شیرین تر از راحتی ماندن در نادانی است. نادانی خود بزرگترین رنجی است که انسان در طول تاریخ گرفتار آن شده است؛ و رسیدن به حقیقت او را از این رنج نجات می دهد.

۳- چرا افلاطون ماندن در نادانی و عدم درک حقیقت را به زندانی در بند تشبیه کرده است؟
زیرا، نادان، محصور در توهمات خود است و دید او نسبت به خود و جهان هستی بسیار محدود است و متناسب با این نگاه، آرزوها، تصمیم ها و اهداف او نیز کوچک است و به این دلیل حرکتی برای دریافت حقیقت نمی کند.

۴- بزرگ ترین زندانی که بشر ممکن است به آن گرفتار شود، چیست؟
بزرگ ترین زندانی که بشر ممکن است به آن گرفتار شود عادت های ناپسند است که همانند زنجیر دست و پای او را می بندد.

۵- چرا زندانیان در غار سخنان جوانی را که برای رهایی آنها برگشته بود، نمی پذیرفتند؟
سخنان انسان های متفکر برای آدم های معمولی، نامأنوس است.

انسان های عادی، به وضع موجود خود عادت کرده اند و هرکس بخواهد این عادت را به هم بریزد برای آنان سخت و دردآور است آدم های معمولی چون اهل تفکر نیستند همین وضع موجود را می پسندند و از تغییر و تحول بیزارند.

تفکر در عبارات

عبارت های زیر از برخی حکمای قدیم نقل شده است.

۱- باید خود را نگاه کرد، به خود گوش کرد، به خود اندیشید . و در توجه به خود غرق شد. با نگاه کردن، گوش دادن، اندیشیدن و واقعیت دادن به «خود» است که هر چه که هست شناخته می شود.

خود شناسی

به او پانیشاد ۴

۲- بی حد و بی تمام، پابرجاست بی صدا و بی جسم، تنها ایستاده است و تغییر را نمی شناسد... من نام او را نمی دانم برای نامیدن است که او را تائو می نامم. با زحمت سعی دارم از چگونگی او خبر بدهم، او را بزرگ می خوانم .

خدا شناسی

لائوتسه

۳- در آغاز، دو معنا بودند که آنها را توأمان می شناسند و یکی نیک و دیگری دروغ (=شر) است، در اندیشه، در گفتار و در کردار.

جهان شناسی

از میان این معنا، هشیاران، نیکی را انتخاب می کنند، نه گمراهان . اوستا، یسنا ۳

در این سه عبارت تفکر کنید و بگویید که هر عبارت به چه موضوع بنیادین و فلسفی اشاره دارد.

به کار بندیم

مشخص کنید اندیشه های فلسفی زیر منسوب به کدام فیلسوف است و درباره هر کدام شرح دهید.

۱- اعداد و اصول آنها، ماده اولیه همه موجودات هستند.

نام فیلسوف : فیثاغورس

شرح : فیثاغورس اصول ریاضی حقیقت تمام موجودات را تشکیل می دهد و لذا اعداد و اصول اعداد، همان عناصر اولی همه موجودات هستند

۲- اموری که با هم ضد هستند می توانند با یکدیگر جمع شوند.

نام فیلسوف : هراکلیتوس

شرح : او اعتقاد داشت اموری که باهم ضد هستند میتوانند با یکدیگر جمع شوند لذا جهان از وحدت اضداد تشکیل میشود.

۳- ماده اولیه همه چیز آب است.

نام فیلسوف : تالس

شرح : معتقد بود آب ماده حقیقی موجودات است، زیرا آب در درجات بالا بخار و در درجات پایین، منجمد می شود، وقتی به صورت باران می بارد، گیاهان از زمین می رویند .

۴- همه چیز در جهان در تغییر و دگرگونی است و هیچ چیز ثابتی وجود ندارد.
نام فیلسوف : هراکلیتوس

شرح : تغییر و تحول دائمی در جهان وجود دارد و دگرگونی قانون زندگی و قانون کائنات است و لذا نمیتوان از آن گریخت.

۵- در جهان هستی دگرگونی وجود ندارد و همه چیز ثابت و واحد است.
نام فیلسوف : پارمنیدس

شرح : لایه باطنی و حقیقی عالم بدون تغییر و ثابت است که با تفکر عقلی می توانیم آن را درک کنیم. حواس فقط مرتبه ظاهری جهان هستی را نشان می دهد که نشان دهنده امور مختلف و متغیر است.

اندیشه

در رفتار و گفتار سقراط بیندیشید و به سؤال های زیر پاسخ دهید:

۱- چرا سقراط وظیفه خود می دانست که درباره مسائل اساسی زندگی با مردم صحبت کند؟ آیا مردم از او چنین درخواستی کرده بودند؟

سقراط درباره مسائل اساسی زندگی با مردم سخن میگفت بدون اینکه مردم از او درخواست کنند. سقراط میگفت این رسالتی است که خداوند با ندهای غیبی و در رؤیایا برعهده من نهاده است.

۲- سقراط، این وظیفه خود را با چه روشی انجام می داد؟

سقراط روش بحث ثابتی داشت. مفهومی از مفاهیم را که در زندگی اهمیت حیاتی دارد برمی گزید و درباره اش پرسش می کرد و با توجه به پاسخ مخاطب پرسش دیگری را مطرح میکرد به طوری که پاسخ دهنده را به حقیقت می رساند. این روش بحث و گفت و گویی که سقراط به کار می برد به تدریج به روش سقراطی شهرت یافت.

۳- مخالفان اصلی سقراط چه کسانی بودند؟

مخالفان سقراط کسانی بودند که با کمک اقسام مغالطه ها، جدل و فن سخنوری، حق را باطل و باطل را حق جلوه می دادند و بر شیوه زندگی مردم تأثیر می گذاشتند. سقراط در چنین شرایطی قیام کرد و تفکر عقلانی را احیا نمود.

۴- با توجه به آنچه تا اینجا درباره سقراط بیان شد، آیا می توان برخی از اصول فکری سقراط را به دست آورد؟ درباره فضیلت و ثروت، عقل و جهل و...؟
سقراط در زندگی خود به اصول اخلاقی پایبند بود. برخی از این اصول عبارت اند از:

- * برتری فضیلت بر ثروت
- * فداکاری در راه حقیقت
- * تحمل رنج برای آگاهی مردم
- * مبارزه با جهل و نادانی
- * احساس تواضع در برابر علم و دانایی

اندیشه

سقراط الگویی از یک فیلسوف است که براساس فلسفه اش زندگی کرده و در راه پایبندی به آن جان خود را فدا نموده است. در این قسمت می خواهیم در گفتار و رفتار این فیلسوف بزرگ تأمل کرده و آن اصول فلسفی را که وی با آنها زندگی کرده، استخراج نماییم:

۱- چرا شاکیان، سقراط را متهم به بی دینی و انکار خدا می کردند؟ آیا واقعا او اعتقادی به خدا نداشت؟

سقراط حقیقتاً به خدا اعتقاد داشت و حتی معتقد بود که سرش معبد دلفی از جانب خداوند برای او پیغام هایی می آورد تا با مردم در میان بگذارد. او به مغالطه و فریب و زیرپا گذاشتن ارزشهای اخلاقی اعتراض داشت و از مردم میخواست که به خدای برتر که همه چیز را می داند ایمان داشته باشند و بار دیگر فضیلت های اخلاقی را زنده کنند.

۲- آیا می توان با تأمل در سخنان وی در دادگاه، برخی دیگر از اندیشه های سقراط را به دست آورد؟ مثلاً درباره خدا، مرگ و...؟

کسی که راه درست را بیابد و در زندگی به کار گیرد هرگز نباید از خطر هراسی به دل راه دهد. نباید از ترس مرگ یا هر خطر دیگری از فرمان الهی سر برتافت. نمی توان علم و قدرت و عدالت فوق بشری را قبول داشت ولی وجود منکر خداوند شد.

۳- چرا سقراط دانایی را در اقرار به نادانی می دانست؟ آیا میان «چیزی نمی دانم» سقراط با «چیزی نمی دانم» سوفسطائیان تفاوتی هست؟

علت دانا معرفی کردن سقراط در این است که او میداند که نمیداند؛ و به جهل خویش آگاه است ولی آنان که خود را دانا می شمارند، از دانایی بهره های نبرده اند و نمی دانند که نمی دانند و به جهل مرکب گرفتار شده اند. سقراط دانایی را در اقرار به نادانی می دانست؛ پس تفاوت «نمی دانم» سقراط با «نمی دانم» فسطائیان این است که نمی دانم ریشه در تواضع و فروتنی او دارد و معتقد است آغاز حرکت به سمت کسب دانش حقیقی در این است که به نادانی خود دانا باشیم. اما نمی دانم سوفسطائیان ریشه در جهل مرکب دارد زیرا به نادانی های خود آگاه نیستند بنابراین حرکت آنها در جهت فراگیری دانش متوقف می شود. از نظر سقراط، کسی که به اندکی از دانش رسیده خود را برتر از دیگران بیندارد و تکبر داشته باشد، از حقیقت دانش دور شده است. دانش حقیقی انسان را در برابر خدا، خلقت و مردم متواضع و افتاده تر می کند.

۴- وقتی به زندگی سقراط و رفتار او در مقابل دیگران نگاه می کنیم، کدام اصول اخلاقی را در رفتار وی می توانیم مشاهده کنیم؟

- | | |
|---------------------------|---|
| ۱- ترجیح فضیلت بر ثروت | ۴- فداکاری در راه حقیقت |
| ۲- تواضع و فروتنی علمی | ۵- تحمل رنج برای آگاه کردن مردم |
| ۳- مبارزه با جهل و نادانی | ۶- مرگ، انتقال از این عالم به عالم دیگر |

امکان شناخت درس ششم

به این چند گزاره توجه کنید:

- ۱- انسان می تواند اشیا را بشناسد. جمله اول با جمله دوم و سوم سازگار است
 - ۲- انسان می تواند اشیا را همان گونه که هستند، بشناسد.
 - ۳- انسان نمی تواند اشیا را همان گونه که هستند، بشناسد.
 - ۴- شناخت انسان می تواند خطا و اشتباه باشد.
 - ۵- شناخت انسان همواره خطا و اشتباه است.
 - ۶- انسان فقط می تواند همین امور محسوس ۱ و قابل تجربه حسی را بشناسد.
 - ۷- انسان در شناخت امور محسوس هم همواره خطا می کند.
 - ۸- انسان علاوه بر امور محسوس، امور نامحسوس را هم می تواند بشناسد.
- ابتدا بگویید کدام یک از این گزاره ها درست است؟
سپس آنها را با هم مقایسه کنید و ببینید.
که کدام گزاره با کدام گزاره سازگار و کدام گزاره با کدام ناسازگار است.

۱- جمله اول، عبارت «همان گونه که هستند» را ندارد. اما جمله دوم و سوم این قید را دارند.

۲- جمله دوم با جمله اول سازگار است، زیرا در جمله دوم قید «همانگونه که هستند» اضافه شده که جنبه توضیحی دارد. و آلا هرکس که می گوید انسان می تواند اشیا را بشناسد، منظورش «همان گونه» که هستند می باشد و اگر جور دیگر بشناسد، نشناخته است.

۳- جمله اول با جمله سوم از جهتی می تواند سازگار باشد. زیرا در جمله اول فقط آمده که انسان می تواند اشیا را بشناسد، خواه همان گونه که هستند و خواه غیر همان گونه که هستند. اما حقیقت این است که وقتی کسی می گوید انسان می تواند اشیا را بشناسد، اصولاً منظورش آن است که یک شیء را همان گونه که هست می تواند بشناسد. اگر غیر همان طوری که هست بشناسد، آن را نشناخته و چیز دیگری را به جای آن شناخته است.

۴- اگر کسی جمله چهارم را انتخاب کند، این جمله با جمله اول و دوم سازگار است اما با جمله سوم سازگار نیست، زیرا وقتی می گوییم انسان می تواند خطا کند، معنایش این است که: می تواند اشیا را بشناسد، در ضمن، ممکن است خطا هم داشته باشد.

۵- اگر کسی جمله پنجم را انتخاب کند، لازمه اش این است که جمله سوم را هم بپذیرد و جملات اول، دوم و چهارم را انکار کند.

۶- جمله ششم وارد محدوده علم شده است و کسی که محدوده شناخت را معین می کند، اصل شناخت را پذیرفته است. پس جمله ششم با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است و یک دانش آموز می تواند هر چهار جمله را انتخاب کند.

۷- جمله هفتم در مقابل جمله ششم است و چون لفظ «هم» در آن آمده، معنایش آن است که انسان همواره خطا می کند، حتی در امور محسوس، پس این جمله با جمله سوم و پنجم هماهنگ است.

۸- جمله هشتم که توانایی انسان بر امور محسوس و نامحسوس را می پذیرد، با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است. اما با جملات سوم و پنجم و هفتم به طور کلی سازگار نیست. اما با جمله ششم، سازگار نیست زیرا کلمه «فقط» در جمله آمده است و در هر دو جمله امکان شناخت امور محسوس پذیرفته شده است.

۱- بسیار پیش آمده که ما یک مسئله ریاضی را حل کرده ایم، اما بعد متوجه شده ایم که در حل آن مسئله راه را اشتباه رفته ایم. سپس راه دیگری را انتخاب کرده و به پاسخ صحیح رسیده ایم. اینکه انسان می تواند به خطای خود پی ببرد نشانه چیست؟

پذیرفتن خطا در شناخت، خود، دلیلی بر توانایی انسان برای شناختن است. همچنین انسان می تواند خطای خود را تصحیح کند و به شناخت درست برسد.

۲- بسیار پیش آمده که ما در موضوعی با فردی دیگر اختلاف نظر داشته باشیم و هر دو تلاش کنیم به کمک استدلال و توضیح، طرف مقابل را به دیدگاه خود نزدیک کنیم. این تلاش نشانه پذیرش چه حقیقتی است؟

دو فردی که دو نظر درباره یک موضوع دارند، هر دو قبول دارند که یکی از این دو نظر درست است، نه هر دو. البته ممکن است هر دو اشتباه باشند. و نیز قبول دارند که راهی برای تشخیص درستی یا نادرستی این نظرات هست. و می دانند که می توانند دیدگاه درست خود را به دیگری انتقال دهند و به او اثبات کنند که نظرش صحیح نیست و نظر طرف مقابل صحیح است. بنابراین هر دو پذیرفته اند که شناخت امری انکان پذیر است.

۱ نمونه‌هایی از پیشرفت دانش را ذکر کنید که با تکمیل دانش قبلی صورت گرفته باشد.

۲ نمونه‌هایی از پیشرفت دانش را ذکر کنید که با تصحیح دانش قبلی رخ داده باشد.

سؤال ۱ و ۲ واگرا هستند و مثال‌های متفاوتی را می‌توان ذکر کرد.

یک نمونه

فیزیکدانی دانمارکی به نام نیلز بور در سال ۱۹۱۳مدلی از اتم را ارائه کرد که تحت عنوان «مدل اتمی بور» شناخته می‌شود. در حقیقت او «مدل اتمی رادرفورد» را اصلاح کرد.

پیشتر، «رادرفورد» بیان کرده بود که اتم از هسته‌ای با بار مثبت تشکیل شده که بارهای منفی یا همان الکترون‌ها اطراف آن قرار دارند. «نیلز بور» با رفع کردن محدودیت‌های توصیف «رادرفورد» از اتم، تصویری از اتم ارائه کرد که امروز در ذهن ماست. طبق مدل اتمی بور، الکترون‌ها در مسیر ثابتی اطراف هسته، تحت عنوان «اوربیتال» در حال حرکت هستند.

۳ چرا کسی که گرفتار شک مطلق در شناخت می‌شود و می‌گوید هیچ شناختی ممکن نیست، خودش به امکان شناخت اقرار کرده است؟

زیرا لازمه شکاکیت مطلق، این است که حکمی صادر نشود. شکاک مطلق، به دلیل شک مطلق خود، مجاز به صدور حکم نیست. وقتی می‌گوید «هیچ شناختی ممکن نیست» برای توجیه شکاکیت خود به استدلال و حکم متوسل شده است. حکم او این است که: «هیچ شناختی ممکن نیست» پس از طرفی اعتقاد دارد که «هیچ شناختی ممکن نیست» و از سوی دیگر می‌گوید: این مسئله «مورد شناخت» واقع شده است. و دچار تناقضی آشکار است.

هیچ شناختی ممکن نیست. متناقض آن: بعضی شناخت‌ها ممکن هستند.

این تناقض نشان می‌دهد که هیچ شکاک مطلق وجود ندارد، چون خود به امکان شناخت اقرار کرده است.

عبارت‌های زیر را با دقت بخوانید.

۱ سرنوشت هر کس در گرو عملی است که خود انجام داده است.

بیانگر قدرت اختیار در انسان؛ گزاره انسان شناختی است.

۲ تاریخ بشر با حوادث تلخ و ناگوار فراوانی آمیخته است.

یک گزاره در حوزه تاریخ بشر و حوادثی است که بر او گذشته است.

۳ یکی از فرشتگان الهی جبرئیل است که آوردن وحی بر پیامبران را برعهده دارد.

یک گزاره درباره جهان غیب و ماوراءالطبیعه است.

۴ زمین علاوه بر حرکتی که به دور خود و به دور خورشید دارد، حرکتی هم همراه با منظومه شمسی در کهکشان دارد. یک گزاره علمی در حوزه فیزیک و علوم طبیعی است.

۵ انسانی که واقعا خدا را مقصود خود قرار بدهد، اعمالش در جهت رسیدن به او خواهد بود.

یک گزاره اعتقادی و تأثیر اعتقاد بر عمل است.

۶ جهان برای برخی انسان‌ها حکم قفس را دارد. یک گزاره عرفانی و اخلاقی است.

گاهی ما در هنگام استفاده از حواس دچار خطا می شویم؛ مثلاً ممکن است چوب را داخل آب، شکسته ببینیم یا یک ساختمان بزرگ را، از فاصله دور، کوچک بیندازیم.

■ آیا چنین پیشامدهایی سبب سلب اعتماد ما از حواس می شود؟ چرا؟

خیر؛ زیرا هر کس می داند که ساختار دستگاه حواس ما و ادراک مربوط به حواس ما یک ساختار درست دارد و پیش آمدن خطا مربوط به ساختار دستگاه نیست.

■ برای اینکه به خطای خود در این موارد پی ببریم، باید از چه ابزاری استفاده کنیم؟ آیا باز هم باید از حواس کمک بگیریم؟

برای پی بردن به خطای خود از حواس استفاده می کنیم

■ آیا اینکه انسان می تواند متوجه خطای خود شود، می تواند دلیلی بر توانایی حواس برای شناخت اشیا باشد؟

بلی؛ این که انسان با کمک همان حس می تواند خطای آن را تشخیص دهد، بر توانایی شناخت حسی دلالت می کند، زیرا اگر ادراک حسی توانایی شناخت اشیا را نداشت، تشخیص خطای حس نیز معنایی نداشت.

آیا در علومی که از راه استدلال عقلی محض به دست می‌آیند، امکان خطا و اشتباه وجود دارد؟ یا توجه به آنچه در منطق، دربارهٔ استدلال آموخته‌اید، در این باره توضیح دهید.

در منطق آموختیم که:

- ۱- فقط در بدیهیات، اشتباه راه ندارد؛ مانند اجتماع نقیضین محال است. کلّ از جزء خودش بزرگ تر است.
- ۲- در استدلال تجربی که از حس کمک می‌گیریم امکان خطا هست، که با تلاش علمی و دقت در آزمایش‌ها و تجربه‌ها می‌توان آن را کم کرد.
- ۳- در استدلال عقلی محض، چه در ریاضیات و چه در فلسفه امکان خطا وجود دارد. این خطا می‌تواند به جهت نادرست بودن ماده و محتوای استدلال باشد و یا به جهت اشکال در صورت آن باشد؛ و خطای در ماده و یا صورت استدلال قابل تشخیص و رفع شدن است.

با اینکه «معرفت و حیانی» و «شهود و اشراق عارفانه» قرابت و نزدیکی‌هایی با هم دارند، اما تفاوت‌هایی اساسی نیز میان آنها وجود دارد. یکی از تفاوت‌های این دو شیوه شناخت را در جدول زیر می‌بینید. آیا می‌توانید موارد دیگری نیز به این فهرست اضافه کنید؟

شهود عارفانه	معرفت و حیانی
<p>۱- عارف در بیان شهود خود، ممکن است دچار اشتباه شود.</p> <p>۲- در شهود عارفانه لزوماً چنین هدفی وجود ندارد.</p> <p>۳- هر کسی که خالصانه به تزکیه نفس بپردازد، می‌تواند حقایق را شهود کند.</p>	<p>۱- پیامبر در رساندن وحی به مردم، اشتباه نمی‌کند.</p> <p>۲- هدف وحی هدایت مردم است.</p> <p>۳- وحی فقط به پیامبران الهی اختصاص دارد.</p>

نگاهی به تاریخچه معرفت

درس هشتم

مقایسه

سیر اندیشه از پارمنیدس تا ارسطو را مطالعه کنید و به سؤال‌های زیر پاسخ دهید:

۱ آیا تفاوتی میان نظر پارمنیدس و افلاطون درباره ادراک حسی وجود دارد؟

پارمنیدس معتقد است: ادراک حسی معتبر نیست. حرکت وجود ندارد. همه اشیاء در ثبات و پایداری هستند.

افلاطون معتقد است: ادراک حسی معتبر است اما شناخت حقیقی نیست. عالم محسوس عالم حرکت و تغییر است، عالم مثال دارای ثبات و پایداری است.

۲ آیا افلاطون و ارسطو اختلاف نظری در معرفت‌شناسی دارند؟

اختلاف آنها در میزان اهمیت مراتب هستی است. افلاطون که گرایش عرفانی دارد، برای مرتبه عالی جهان، یعنی خیر اعلی و مُثُل، اهمیت فوق العاده ای قائل است. اما ارسطو گرچه به همین مرتبه عالی اعتقاد دارد، به شناخت عالم طبیعت هم می پردازد و پایه گذار علوم طبیعی می شود.

۳ آیا می توان میان دیدگاه پارمنیدس و افلاطون وجه تشابهی پیدا کرد؟

این دو فیلسوف، به عالم معقول (که دارای ثبات و پایداری است)، اهمیت می دادند و این عالم را جهان حقیقی می شمردند.

تشخیص

گزاره‌های زیر را بخوانید و ابتدا مشخص کنید کدام گزاره‌ها معنای مشترک دارند. سپس تعیین کنید کدام گزاره دیدگاه نسبی‌گرایی در معرفت را بیان می‌کند.

۱ به طور کلی شناخت هر کس برای خودش و نسبت به خودش اعتبار دارد و لزوماً برای فردی دیگر معتبر نیست.

قید «به طور کلی» و «نسبت به خودش» حکایتگر دیدگاه کلی نسبی‌گرایی است.

۲ در برخی موارد شناخت انسان‌ها نسبی است و شناخت هر کس برای خودش معتبر است، اما در برخی موارد، انسان‌ها می‌توانند به شناخت یکسان دست پیدا کنند.

با واقع‌گرایی تضاد ندارد؛ اما با نسبی‌گرایی ناسازگار است، زیرا اگر نسبی‌گرا بپذیرد که انسانها در برخی موارد میتوانند نظر یکسان داشته باشند، دیگر اختلافی با واقع‌گرا نخواهد داشت.

۳ به طور کلی این امکان برای انسان‌ها وجود دارد که به شناخت‌های یکسانی برسند، گرچه ممکن است در برخی موارد شناخت یکسانی نداشته باشند.
با گزاره دوم یکسان است، گرچه در بیان متفاوت است.

۴ شناخت انسان‌ها در بسیاری از موارد نسبی است، اما این سخن به معنای نسبی بودن همهٔ معرفت‌ها نیست.

با گزاره سوم و دوم سازگاری دارد.

۵ انسان‌ها امکان این را ندارند که بتوانند دربارهٔ یک چیز به معرفتی یکسان دست پیدا کنند؛ دیدگاه انسان‌ها دربارهٔ پدیده‌ها، حتماً متفاوت است.

با گزاره اول کاملاً سازگار است و با گزاره دوم و سوم و چهارم اختلاف دارد. این گزاره هم بیان دیگری از نسبی‌گرایی است.

1 ویژگی بارز اندیشه هر یک از دانشمندان زیر را درباره معرفت بنویسید و سپس آن را بررسی کنید.

فلسوف	دیدگاه فیلسوف	نقد و بررسی
-------	---------------	-------------

اولین شناخت انسان نسبت به اشیاء پیرامون خود، توسط حواس انجام می گیرد و نادیده گرفتن ادراک حسی به جهت خطاهایی که در آن پیش می آید، درست نیست.

ادراک حسی را معتبر نمی دانست. در نتیجه وجود حرکت را انکار کرد.

پارمنیدس

امکان شناخت به دلیل بدیهی بودن آن، انکار پذیر نیست. سوفسطائیان دچار یک تناقض شده اند. زیرا در واقع آنها معتقدند این که چیزی قابل شناخت نیست «خودش یک شناخت است و به تعلیم آن می پردازند.

منکر واقع نمایی هر ادراکی شدند. مابازای ادراک ما، چیزی نیست.

سوفسطائیان

فیلسوف

دیدگاه فیلسوف

نقد و بررسی

افلاطون

ادراک حسی و عقلی و شهودی، دارای ارزش هستند. ادراک حسی کم ارزش ترین ادراک است.

به این نکته توجه داشته که درک تمام واقعیات از طریق حس امکان پذیر نیست و بسیاری از واقعیات را می توان با کمک عقل و تفکر به دست آورد.

شیخ اشراق

همه مراتب معرفت را قبول داشت به معرفت شهودی توجه ویژه ای کرد. کشف حقایق با معرفت عقلی و معرفت شهودی امکان پذیر است.

دریافت شهودی جنبه شخصی دارد، و به طور کامل نمی توان از آن در معرفت و شناخت استفاده کرد.

ملاصدرا

همه مراتب معرفت را پذیرفت، تلاش کرد سازگاری آنها با یکدیگر را نشان دهد.

به محدوده ار یک از ابزار شناخت توجه شده و این که هر کدام دارای روش خاصی برای رسیدن به حقیقت است.

علامه طباطبایی

همه مراتب و اقسام معرفت را پذیرفت.

به اعتبار هر یک از ابزار معرفت و اینکه معرفت فلسفی بر استدلال عقلی است، توجه شده است.

بیکن

برای معرفت حسی و تجربی اهمیت فوق العاده ای قائل بود، معرفت عقلی را کم فایده می پنداشت.

بسیاری از حقایق با حس و تجربه قابل شناخت نیستند و با قبول این دیدگاه بسیاری از سؤالات اساسی انسان بی پاسخ می ماند.

دکارت

معرفت عقلی را برتر از معرفت حسی و تجربی می دانست.

محدوده هر یک از تجربه و عقل مشخص شده است.

اوگوست کنت

تجربه ، تنها راه شناخت است. آنچه تجربه پذیر نیست، بی معنا است.

در این دیدگاه نیز به سؤالات اساسی پاسخ داده نمی شود و بسیاری از موضوعات مهم و ارزشمند مورد توجه قرار نمی گیرند.

۲ به نظر شما چه عواملی باعث شده است واقع‌نمایی دانش تجربی با اشکال مواجه شود. به طور گروهی با دوستان خود بحث و نتیجه را در کلاس ارائه کنید.

سؤال واگراست و پاسخ‌های مختلفی می‌توان به آن داد. یکی از مهمترین عوامل، تغییرات و تحولاتی بود که در علوم تجربی رخ داد و در برخی موارد نظریات گذشتگان به کلی باطل شد؛ مثلاً درباره نظام کیهانی، گذشتگان زمین را مرکز عالم می‌دانستند و معتقد بودند که خورشید به گرد زمین می‌چرخد، اما این نظر به کلی غلط از آب درآمد.

۳ هر کدام از دیدگاه‌های زیر به کدام فیلسوف یا فیلسوفان مربوط است؟

■ امری که قابل بررسی تجربی نباشد بی‌معناست.

دیدگاه پوزیتیویست‌ها

■ معرفت تجربی حاصل همکاری حس و عقل است.

دیدگاه فلاسفه اسلامی مانند ابن سینا و فارابی (همچنین ارسطو)

درک حقیقت از راه عقل و شهود معنوی، هر دو، امکان پذیر است.

دیدگاه سهروردی

میان داده‌های استدلالی و قطعی عقلی با معارف وحیانی تضادی نیست و هر دو مؤید یکدیگرند.

دیدگاه بیشتر فلاسفه اسلامی است که البته ملاصدرا و علامه طباطبایی بر آن تأکید کرده اند.

معرفت حسی، عقلی، شهودی و وحیانی، هر کدام در جای خود مفید است.

دیدگاه عموم فلاسفه اسلامی است که ملاصدرا به تبیین کامل آن پرداخت.

دیدگاه معتقدین به روح و بدن را با دیدگاه ماتریالیست ها و داروینست ها مقایسه کنید و نقاط قوت و ضعف این دو دیدگاه را بیان نمایید.

معتقدین به انسان تک ساحتی	معتقدین به روح و بدن
<p>انسان تفاوتی با سایر حیوانات ندارد انسان حیوان پیچیده تری است و مغز کامل تری نسبت به سایر حیوانات دارد. برای نیازهای مادی و حیوانی خود مانند حفظ بقا، تغذیه بهتر، امنیت کامل تر و نظایر آن راه های پیچیده تری پیدا کرده است. انسان عدل را زیبا و ظلم را زشت پنداشته به خاطر این نبوده که واقعاً عدل زیبا و ظلم زشت است. بلکه چون او به دنبال امنیت بوده است و لازمه امنیت را در قبول این دواصل دانسته است. لذا از نظر آنها انسان چیزی به نام روح مجرد و غیر مادی ندارد.</p>	<p>اموری مانند اختیار، مسئولیت پذیری، توجه به امور معنوی، توجه به خوبی و بدی های اخلاقی و ... در زندگی بشر وجود دارد که برتر از خواست ها و تمایلات مادی انسان است و این امور ناشی از یک بعد متعالی تر در انسان یعنی روح مجرد است.</p>

در این درس نظرات برخی فلاسفه دربارهٔ انسان توضیح داده شد. نظرات این فیلسوفان را با نظرات ذکر شده دربارهٔ معرفت‌شناسی تطبیق دهید و ببینید این نظرات با کدام نظر در معرفت‌شناسی قرابت بیشتری دارد.

فیلسوفان

افلاطون و ارسطو

تطبیق

از آنجا که ارسطو و افلاطون هم برای ادراک حسی و عقلی، اعتبار قائل است، این امکان برای او بوده است که در مورد انسان نیز معتقد شود که وجود وی هم دارای حقیقتی جسمانی و هم روحانی است.

دکارت نیز مانند ارسطو و افلاطون ادراک حسی و عقلی را معتبر می‌دانست لذا قائل به دو بعد جسمی و روحی برای انسان بوده است.

دکارت

کانت شناخت حسی و عقلی را فقط در حوزه جهان تجربی معتبر و همه براهین مستفاد از عقل محض را برای اثبات وجود روح نامعتبر می‌دانست ولی دلایل اخلاقی را برای وجود روح معتبر دانسته و در این حوزه به این استنتاج رهنمون می‌شود که نفس جاویدان است.

کانت

داروینیست‌ها که بیشتر بر حس و تجربه تکیه کرده‌اند، لذا توجهی به جنبه ماورایی و روحانی وجود انسان نکرده و او را در حد حیوان تقلیل داده‌اند. ماتریالیست‌ها نیز ابزار حس و تجربه را تنها ابزار کسب معرفت می‌دانند، همان‌طور که معتقدند هستی چیزی جز ماده نیست، حیات انسانی نیز یک حیات مادی است و سخن از روح مجرد برای انسان یک سخن غیر علمی و ناصحیح است.

ماتریالیست‌ها و داروینیست‌ها

۱ اکنون که دیدگاه‌های مختلف را درباره حقیقت و چیستی انسان مطالعه کرده‌اید، نکته اصلی هر دیدگاه را بیان کنید.

نظر ارسطو: انسان، علاوه بر جسم، دارای روح مجرد است که منشأ اندیشه ورزی و تفکر است.

نظر ابن سینا: روح در مرحله جنین به بدن ملحق می‌شود و انسان روح خود را بی واسطه درک می‌کند.

نظر دکارت: «من» یا «ذهن» که مرکز اندیشه هاست، چیزی جدای از بدن و ضمیمه شده به آن است.

نظر صدرائیان: روح و بدن یک واحد را پدید می‌آورند به طوری که روح، جنبه باطن و بدن جنبه ظاهر آن است. روح، نتیجه رشد و تکامل خود جسم و بدن است.

نظر داروینیست‌ها: انسان، حیوانی است پیچیده تر از سایر حیوانات و تفاوت ذاتی با آنها ندارد.

نظر ماتریالیست‌ها: چون عالم چیزی جز ماده و طبیعت نیست، انسان نیز یک موجود کاملاً مادی، اما پیچیده تر از سایر موجودات است و انسان چیزی به نام روح مجرد ندارد.

نظر سهروردی: نفس انسان، همان جنبه نورانی وجود و جسم و بدن او، همان جنبه ظلمانی اوست. این نفس، اگر نورانیت بیشتری کسب کند، حقایق هستی را بهتر رؤیت میکند و می‌تواند با کسب شایستگی و لیاقت بیشتر، مسیر کمال را طی کند.

۲ به نظر شما کدام دیدگاه حقیقت و چیستی انسان را بهتر بیان کرده است؟
دلیل شما چیست؟ این سؤال واگرا است.

۳ دیدگاه فلاسفه اسلامی درباره انسان را با نظرات مختلف در معرفت‌شناسی مطابقت دهید و بگویید نظر این فلاسفه با کدام دیدگاه در معرفت‌شناسی نزدیکی بیشتر دارد؟

الف) از آنجا که ابن سینا هم برای ادراک حسی و هم عقلی، اعتبار قائل است، این امکان برای او بوده که در مورد انسان نیز معتقد شود که وجود وی هم دارای حقیقتی جسمانی و هم روحانی است.

ب) به علاوه ابن سینا به دو ابزار دیگر یعنی شهود قلبی و وحی نیز اعتقاد داشته و این دو ابزار برای وی این امکان را فراهم کرده که معرفت بیشتری درباره انسان، به خصوص از بُعد روحی او به دست آورد.

ج) صدرائیان، علاوه بر اینکه دو ابزار حس و عقل و وحی را قبول داشته‌اند، در ادراک شهودی و عرفانی از ابن سینا بسیار جلوتر رفته‌اند، لذا به نکات دقیق‌تری درباره حقیقت روح و رابطه آن با جسم رسیده‌اند.

د) سهرودی با بهره‌مندی از الهامات و اشراقات خود بسیاری از حقایق را از طریق شهود درونی به دست می‌آورد و آنها را با زبان عقل و استدلال بیان می‌کند. او عقیده داشت که نفس انسان جنبه نورانی و وجود او و جسم و بدن جنبه ظلمانی اوست.

دیدگاه اخلاقی افلاطون و ارسطو را بر نظر آنان درباره انسان تطبیق دهید و توضیح بدهید که آیا میان نظر آنان درباره انسان و اخلاق ارتباط و هماهنگی وجود دارد یا ندارد؟

هر دو فیلسوف معتقدند که انسان سه قوه اصلی **عقل**، **شهوت** و **غضب** دارد. هر دو فیلسوف می دانند که اگر **عقل حاکم شود** و شهوت و غضب تابع عقل باشند، انسان به **فضیلت** می رسد.

هر دو فیلسوف فضیلت های پایه ای انسان را **حکمت** و **شجاعت** و **خویشتن داری** می دانند. نقطه تفاوت این است که افلاطون می گوید اگر انسان به حکمت و شجاعت و خویشتن داری آراسته شد، هر یک از قوا به کمال مورد نظر و جایگاه ویژه خود در انسان می رسند و «**عدالت**» میان آنها برقرار می شود.

ارسطو، بر روی نکته ای دیگر تأکید می کند و می گوید برای اینکه حکمت در قوه عقل و شجاعت در قوه غضب و خویشتن داری در قوه شهوت پدید آید باید این قوا از افراط و تفریط خارج شوند و به «**حد وسط**» و «**اعتدال**» برسند. البته از نظر ارسطو، رسیدن به حد وسط هم جز با **حاکمیت عقل** و پیروی شهوت و غضب از عقل میسر نیست.

به عبارت دیگر: افلاطون بیشتر به «**عدالت**» توجه می کند و ارسطو به «**اعتدال**» و «**حد وسط**».

این دیدگاه کانت را با نظر وی درباره انسان مطابقت دهید. آیا سازگاری می بینید یا ناسازگاری؟

کانت در حوزه عقل عملی به اثبات حقیقت نفسانی انسان و اراده و اختیار او پرداخت و از این راه نفس مختار و اراده آزاد انسان را اثبات کرد. به اعتقاد او انسان یک موجود اخلاقی و برخوردار از وجدان اخلاقی است که او راه سوی عمل اخلاقی دعوت می کند؛ یک چنین ویژگی بدون وجود اختیار و اراده آزاد معنا ندارد. پس دیدگاه کانت درباره انسان با دیدگاه وی در حوزه اخلاق کاملاً سازگاری وجود دارد.

دیدگاه بالا را با دیدگاه داروینیست ها و ماتریالیست ها و دکارت در انسان شناسی تطبیق دهید و توضیح بدهید که این دیدگاه با کدام یک از آنها سازگار و با کدام یک ناسازگار است.

داروینیست ها و ماتریالیست ها انسان شناسی نزدیک به یکدیگر دارند و برای انسان روح مجرد و بعد ماورایی قائل نیستند. لذا نظر آنان در فلسفه اخلاق با دیدگاه این فیلسوفان در انسان شناسی سازگاری دارد.

دیدگاه ابن سینا و فلاسفه مسلمان را بر نظر آنان در انسان شناسی تطبیق داده و توضیح بدهید که آیا نظر آنان در این دو بخش با یکدیگر سازگاری دارد یا نه.

از آنجا که ابن سینا و فلاسفه مسلمان، همگی معتقدند که انسان دارای روح است و روح نیز کمالات معنوی ویژه خود را طلب می کند، در فلسفه اخلاق نیز عقیده دارند که فضائل اخلاقی صرفاً برای حل مسائل زندگی نیست؛ بلکه این فضائل روح را کمال می بخشد و به مراتب عالی انسانی می رساند.

۱ هر کدام از گزاره‌های زیر به کدام فیلسوف ارتباط دارد؟

افلاطون

■ معیار فعل اخلاقی، جستجوی سعادت و نیک‌بختی انسان است.

ارسطو

■ معیار فعل اخلاقی، در رعایت حد اعتدال است.

کانت

■ معیار فعل اخلاقی، در اطاعت از وجدان است.

طبیعت‌گرایان

■ معیار فعل اخلاقی، برای حفظ مصالح و منافع افراد در جامعه است.

سؤال واگرا است.

۲ کدام معیار را شما می‌پسندید؟ چرا؟

۳ رابطه عقل با اخلاق از نظر افلاطون و ارسطو و فیلسوفان مسلمان را با دوستان خود به بحث بگذارید و نتیجه را در کلاس گزارش نمایید.

از نظر افلاطون و ارسطو و عموم فلاسفه مسلمان، آنگاه انسان‌ها به سوی فضائل اخلاقی حرکت خواهند کرد که عقل خود را حاکم بر شهوت و غضب قرار دهند و آنها را تابع عقل کنند.